

نقش هیات منصفه در دادگاه مطبوعات

(تاریخ دریافت ۱۴۰۴/۰۷/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۴/۱۲/۰۳)

سید علی بخارایی

چکیده

دادگاه مطبوعات در بسیاری از نظام‌های حقوقی، نه صرفاً یک سازوکار قضایی برای رسیدگی به یک دسته خاص از جرائم، بلکه «نقطه تماس حساس» میان آزادی بیان و اقتضائات نظم عمومی، حقوق و حیثیت اشخاص، اخلاق عمومی و امنیت جمعی تلقی می‌شود. در این میان، هیأت منصفه به عنوان صورت‌بندی نهادی حضور جامعه در فرآیند داوری، کارکردی دوگانه دارد: از یک سو می‌تواند سپری برای جلوگیری از تفسیرهای سخت‌گیرانه و محدودکننده نسبت به آزادی مطبوعات باشد و از سوی دیگر، به منزله نماینده وجدان عمومی، به دستگاه عدالت کیفری امکان می‌دهد تا حدود مسئولیت اجتماعی رسانه را در بستر واقعیات اجتماعی تشخیص دهد. در حقوق ایران نیز اصل یکصد و شصت و هشتم قانون اساسی رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی را علنی و با حضور هیأت منصفه مقرر کرده و تعیین سازوکار انتخاب و اختیارات آن را به قانون‌گذار نموده است. در قوانین عادی، «قانون مطبوعات» با تفصیل بیشتری به ترکیب، شرایط، نصاب رسمیت و شیوه اظهارنظر هیأت منصفه پرداخته و بیان می‌کند که هیأت منصفه پس از ختم رسیدگی، نظر کتبی خود را درباره «بزهکار بودن یا نبودن متهم» و نیز «استحقاق تخفیف» اعلام می‌کند. از سوی دیگر، ماده ۳۰۵ قانون آیین دادرسی کیفری بر علنی بودن رسیدگی و انجام آن در دادگاه کیفری یک مرکز استان با حضور هیأت منصفه تأکید دارد و ترتیبات هیأت منصفه را تابع قانون مطبوعات و آیین‌نامه اجرایی آن می‌داند. با این حال، حدود اثرگذاری نظر هیأت منصفه در رأی نهایی دادگاه،



همواره محل بحث بوده و رأی وحدت رویه شماره ۸۳۷ دیوان عالی کشور در سال ۱۴۰۲، با تصریح به عدم الزام دادگاه به تبعیت از نظر هیأت منصفه (حتی در فرض اعلام بی‌گناهی متهم)، این بحث را وارد مرحله تازه‌ای کرده است. این مقاله با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از ادبیات دادرسی عادلانه، ضمن تبیین چارچوب حقوقی موجود، کارکردهای هیأت منصفه در دادگاه مطبوعات را از منظر مشروعیت‌بخشی، کنترل قدرت قضایی، تضمین علنی بودن و ایجاد تعادل میان آزادی بیان و مسئولیت رسانه بررسی می‌کند، سپس چالش‌های نهادی و رویه‌ای را واکاوی و در نهایت راهکارهایی برای ارتقای کارآمدی و اعتمادپذیری این نهاد پیشنهاد می‌دهد.

واژگان کلیدی: هیأت منصفه، دادگاه مطبوعات، آزادی بیان، دادرسی علنی، مسئولیت رسانه، رأی وحدت رویه، مشروعیت قضایی

مقدمه

مطبوعات و رسانه‌ها در معنای موسع خود، نه فقط ابزار انتقال خبر، بلکه یکی از نهادهای تولید معنا و شکل‌دهی به افکار عمومی‌اند، نهادی که هم می‌تواند نقش «نگهبان جامعه» را ایفا کند و هم اگر از قواعد مسئولیت‌پذیری فاصله بگیرد، در معرض تولید شایعه، تخریب حیثیت اشخاص، تحریک نفرت یا اخلال در امنیت روانی قرار گیرد. همین دوگانگی، سبب می‌شود که رسیدگی قضایی به تخلفات و جرائم مطبوعاتی، همواره با حساسیت مضاعف همراه باشد:



اگر سخت گیرانه و امنیت محور باشد، آزادی بیان را تهدید می کند و اگر بیش از اندازه سهل گیرانه باشد، حقوق دیگران و منافع عمومی آسیب می بیند. به همین دلیل، بسیاری از نظام های حقوقی کوشیده اند در این حوزه، سازوکاری طراحی کنند که تصمیم قضایی را از انحصار نگاه حرفه ای و گاه بسته قضات بیرون بیاورد و نوعی مشارکت اجتماعی را در داوری وارد کند. هیأت منصفه، در چنین تصویری، نهاد «همراه عدالت» است: نه جایگزین قاضی، بلکه تکمیل کننده دادرسی از طریق وارد کردن نگاه عرفی، ارزش های اجتماعی و حساسیت های عمومی به پرونده هایی که ماهیتاً با جامعه و افکار عمومی پیوند دارند.

در ایران نیز قانون اساسی به صراحت این ایده را پذیرفته است. اصل ۱۶۸، علنی بودن رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی و انجام آن با حضور هیأت منصفه را مقرر می کند و هم زمان اختیار تعریف جرم سیاسی و نیز نحوه انتخاب و اختیارات هیأت منصفه را به قانون عادی واگذار می نماید. این گزاره قانون اساسی، از حیث نظری حامل یک پیام است: دادرسی مطبوعاتی باید «در معرض دید جامعه» باشد و قضاوت درباره رفتار رسانه ای، صرفاً فنی و قضایی نیست، بلکه واجد لایه ای اجتماعی و ارزشی است که حضور نمایندگان جامعه را توجیه می کند.

با این حال، پرسش اصلی اینجاست که هیأت منصفه در دادگاه مطبوعات، دقیقاً چه «نقشی» دارد؟ آیا نقش آن صرفاً نمادین است یا واقعاً می تواند در نتیجه پرونده اثرگذار باشد؟ سازوکار انتخاب اعضا تا چه حد نمایندگی واقعی «اعتماد عمومی» را محقق می کند؟ و مهم تر از همه، نسبت میان نظر هیأت منصفه و رأی قاضی چگونه تنظیم شده است؟ پاسخ به این پرسش ها، در سال های اخیر و به ویژه پس از رأی وحدت رویه شماره ۸۳۷ دیوان عالی کشور،



اهمیت بیشتری یافته است، رأیی که به‌طور روشن امکان صدور حکم محکومیت توسط دادگاه را حتی در فرض اعلام بی‌گناهی از سوی اکثریت اعضای هیأت منصفه پذیرفته و بدین ترتیب، حدود «الزام‌آوری» نظر هیأت منصفه را محدود کرده است.

بخش اول: جایگاه حقوقی هیأت منصفه در نظام دادرسی مطبوعاتی ایران

۱- مبنای قانون اساسی و دادرسی علنی

اصل ۱۶۸ قانون اساسی، از دو مؤلفه جدایی‌ناپذیر سخن می‌گوید: علنی بودن رسیدگی و حضور هیأت منصفه. علنی بودن، صرفاً یک تشریفات نیست، فلسفه آن، کنترل قدرت از مسیر شفافیت است. در پرونده‌های مطبوعاتی، علنی بودن می‌تواند مانع «سیاسی شدن پشت پرده» و نیز مانع «امنیتی شدن بی‌ضابطه» شود، زیرا فرآیند استدلال قضایی را در معرض نقد حقوقی و اجتماعی قرار می‌دهد. با این حال، علنی بودن مطلق هم نیست و حقوق ایران، همانند بسیاری از نظام‌های حقوقی، محدودیت‌هایی را برای مواردی که علنی بودن مخل امنیت عمومی یا ارزش‌های بنیادین باشد می‌پذیرد، اما نقطه عزیمت، علنی بودن است.

این مبنا در قانون آیین دادرسی کیفری نیز بازتاب یافته است. ماده ۳۰۵ تصریح می‌کند که رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی، با رعایت قواعد مربوط، به‌طور علنی در دادگاه کیفری یک مرکز استان و با حضور هیأت منصفه انجام می‌شود و همچنین تأکید می‌کند که احکام و ترتیبات هیأت منصفه مطابق قانون مطبوعات و آیین‌نامه اجرایی آن است. از این منظر، آیین دادرسی کیفری در ایران، «محل» و «صورت کلی» دادرسی مطبوعاتی را تعیین می‌کند و جزئیات را به قانون مطبوعات می‌سپارد.



۲- قانون مطبوعات و صورت‌بندی نهادی هیأت منصفه

قانون مطبوعات در فصل مربوط به هیأت منصفه، با جزئیات بیشتری به انتخاب اعضا، شرایط عضویت، نصاب رسمیت جلسات و شیوه اظهارنظر پرداخته است. بر اساس قواعد انتخاب، هیأتی با حضور برخی مقامات و مسئولان مرتبط تشکیل می‌شود و در تهران تعداد معینی عضو و در مراکز استان‌ها تعداد کمتری عضو از «افراد مورد اعتماد عمومی» و از میان گروه‌های مختلف اجتماعی انتخاب می‌گردند. همین عبارت «افراد مورد اعتماد عمومی» نقطه کانونی در فهم فلسفه هیأت منصفه است: ایده آن است که افراد منتخب، به‌طور عرفی واجد اعتبار اجتماعی باشند و بتوانند نقش «واسط» میان جامعه و دادگاه را ایفا کنند.

قانون مطبوعات همچنین درباره رسمیت جلسه رسیدگی و تصمیم‌گیری هیأت منصفه سخن می‌گوید و حداقل نصاب حضور را برای رسمیت دادگاه با حضور هیأت منصفه و نیز ملاک اکثریت آراء حاضران را بیان می‌کند. در ادامه، سوگند اعضای هیأت منصفه نیز به‌عنوان یک سازوکار اخلاقی - حقوقی پیش‌بینی شده است، سوگندی که مضمون آن، تصمیم‌گیری بدون گرایش‌های شخصی یا گروهی و با رعایت صداقت و امانت‌داری در مسیر احقاق حق است. هرچند سوگند به‌تنهایی تضمین‌کننده بی‌طرفی نیست، اما از منظر نمادین، یادآور «مسئولیت عمومی» این نقش است.

نقطه اوج نقش‌آفرینی هیأت منصفه در ماده ۴۳ قانون مطبوعات دیده می‌شود: پس از اعلام ختم رسیدگی، اعضا شور می‌کنند و نظر کتبی خود را درباره بزهکار بودن یا نبودن متهم و نیز استحقاق تخفیف اعلام می‌دارند. این دوگانه، نشان می‌دهد که قانونگذار ایرانی، برای هیأت



منصفه هم نقش در تشخیص ماهیت اتهام (گناهکار بودن یا نبودن) و هم نقش در ارزیابی سیاست کیفری (آیا با فرض بزهکاری، تخفیف مناسب است) قائل شده است.

۳- قانون هیأت منصفه و آیین‌نامه اجرایی

علاوه بر قانون مطبوعات، «قانون هیأت منصفه» نیز چارچوبی عام‌تر برای تشکیل هیأت منصفه در جرائم سیاسی و مطبوعاتی ارائه می‌دهد و از جمله بر علنی بودن رسیدگی و حضور هیأت منصفه در دادگاه صالح تأکید دارد. این قانون، ترکیب اجتماعی اعضا را متنوع می‌بیند و گروه‌هایی مانند اساتید دانشگاه، دانشجویان، روزنامه‌نگاران و سایر اقشار را به عنوان منابع بالقوه انتخاب ذکر می‌کند. همچنین، سازوکارهایی چون اعلام عمومی و قرعه‌کشی را برای انتخاب در سطح استان‌ها پیش‌بینی کرده است. آیین‌نامه اجرایی قانون هیأت منصفه نیز با ارائه جزئیات اجرایی، بر انتشار آگهی ثبت‌نام و پذیرش تقاضاها در بازه‌های زمانی مشخص و نیز اطلاع‌رسانی عمومی اسامی منتخبین پس از قرعه‌کشی تأکید می‌کند. همین «عمومی بودن فرآیند» در نظریه دادرسی عادلانه اهمیت دارد، زیرا امکان نظارت اجتماعی بر سازوکار گزینش را افزایش می‌دهد و از شائبه‌های گزینش‌های غیرشفاف می‌کاهد.

بخش دوم: کارکردهای هیأت منصفه در دادگاه مطبوعات

۱- نمایندگی وجدان عمومی و بازتاب معیارهای عرفی

جرائم مطبوعاتی غالباً در مرز میان «حق گفتن» و «حدود گفتار» شکل می‌گیرند. تشخیص اینکه یک گزارش، نقد مشروع است یا هتک حیثیت، افشای فساد است یا نشر اکاذیب، تحلیل تند سیاسی است یا تحریک به خشونت، در بسیاری موارد تنها با تفسیر خشک نصوص ممکن



نیست. هیأت منصفه، از حیث فلسفی، برای همین نقاط خاکستری معنا دارد: چون قرار است عرف و وجدان عمومی را وارد پرونده کند و نشان دهد جامعه در زمانه‌ای مشخص، یک رفتار رسانه‌ای را چگونه می‌فهمد. این همان چیزی است که در ادبیات حقوقی از آن به «اجتماعی سازی تصمیم قضایی» یاد می‌شود، یعنی رأی دادگاه، نه یک تصمیم منزوی، بلکه تصمیمی در متن جامعه.

۲- کنترل قدرت قضایی و کاهش خطر محدودسازی بی ضابطه آزادی مطبوعات

در پرونده‌های مطبوعاتی، نگرانی کلاسیک این است که قاضی، به سبب ملاحظات سیاسی یا نگرش محافظه کارانه نسبت به نظم عمومی، آزادی مطبوعات را بیش از حد محدود کند. حضور هیأت منصفه می‌تواند نقش «ترمز نهادی» داشته باشد: حتی اگر رأی نهایی با قاضی است، اعلام نظر هیأت منصفه می‌تواند فضای استدلالی دادگاه را تغییر دهد، دادگاه را به توضیح دقیق تر دلایل خود وادارد و تصمیم را در معرض پرسش عمومی قرار دهد. از همین زاویه است که قانون اساسی بر علنی بودن و حضور هیأت منصفه اصرار می‌ورزد.

۳- تقویت اعتماد عمومی به عدالت و کاهش شکاف میان رسانه و قضا

اعتماد عمومی به دادگاه‌ها، در پرونده‌های مطبوعاتی شکننده تر است، زیرا رسانه‌ها خود در ساخت افکار عمومی نقش دارند و هر تصمیم قضایی می‌تواند به سرعت به «روایت‌های سیاسی» تبدیل شود. حضور هیأت منصفه، اگر به درستی طراحی و اجرا شود، می‌تواند این پیام را منتقل کند که تصمیم درباره جرم مطبوعاتی، تصمیمی صرفاً دولتی و درون سازمانی نیست،



بلکه جامعه نیز در آن سهم دارد. از منظر جامعه‌شناسی حقوق، این سهم دادن به جامعه، بخشی از سرمایه نمادین دستگاه عدالت را افزایش می‌دهد.

۴- امکان تفکیک میان خطای حرفه‌ای و قصد مجرمانه

در بسیاری از پرونده‌های مطبوعاتی، عنصر معنوی جرم (سوءنیت) محل مناقشه است. خطای حرفه‌ای روزنامه نگارانه، غفلت در بررسی منابع، انتخاب تیترو نامناسب یا ادبیات تند، لزوماً هم معنای قصد مجرمانه نیست. هیأت منصفه با فهم رسانه‌ای و اجتماعی خود، می‌تواند در تشخیص این تمایز کمک کند و از تبدیل خطاهای حرفه‌ای به محکومیت‌های کیفری جلوگیری نماید. این نقش به‌ویژه زمانی پررنگ می‌شود که اعضای هیأت منصفه، واقعاً آشنایی فرهنگی و مطبوعاتی داشته باشند، امری که قانون مطبوعات نیز به‌عنوان شرط صلاحیت بر آن تأکید کرده است.

۵- سنجش استحقاق تخفیف و ورود عدالت ترمیمی به منطق کیفری

قانون مطبوعات صریحاً یکی از موضوعات اظهار نظر هیأت منصفه را «استحقاق تخفیف» قرار داده است. این بخش، ظرفیت مهمی برای انسانی‌تر کردن سیاست کیفری دارد. در جرائم مطبوعاتی، گاه راه‌حل مناسب‌تر از مجازات سخت، عذرخواهی رسمی، اصلاح خبر، انتشار پاسخ یا شیوه‌هایی از جبران اجتماعی است. هرچند دادگاه در چارچوب قوانین کیفری تصمیم می‌گیرد، اما نظر هیأت منصفه درباره تخفیف می‌تواند قاضی را به سمت پاسخ‌های متناسب‌تر و کم‌هزینه‌تر برای آزادی بیان سوق دهد.



بخش سوم: حدود اثر نظر هیأت منصفه و مسئله الزام‌آوری

۱- متن قانون و برداشت‌های ممکن

ماده ۴۳ قانون مطبوعات پس از بیان تکلیف هیأت منصفه به اعلام نظر کتبی، در تبصره خود بیان می‌کند که پس از اعلام نظر هیأت منصفه، دادگاه درباره مجرمیت یا براءت متهم تصمیم می‌گیرد و طبق قانون رأی صادر می‌کند. همین عبارت، از ابتدا این پرسش را ایجاد کرده است که «تصمیم نهایی» با دادگاه است یا هیأت منصفه؟ ظاهر تبصره، تصمیم نهایی را به دادگاه واگذار می‌کند، اما در عین حال، برخی برداشت‌ها می‌توانستند از فلسفه اصل ۱۶۸ و از نقش اجتماعی هیأت منصفه، نوعی الزام عملی یا دست کم «وزن سنگین‌تر» برای نظر هیأت منصفه استخراج کنند.

۲- رأی وحدت رویه ۸۳۷ و تثبیت عدم الزام

رأی وحدت رویه شماره ۸۳۷ دیوان عالی کشور، در مقام رفع اختلاف میان شعب، به صراحت مسیر را روشن کرد. در گزارش و استدلال‌های مندرج در این رأی، تأکید شده که بر پایه مقررات، احراز مجرمیت یا براءت در هر حال منوط به نظر دادگاه است و دادگاه «الزامی به تبعیت» از نظر هیأت منصفه ندارد، به‌ویژه در وضعیتی که اکثریت هیأت منصفه بر بی‌گناهی نظر داده باشند اما دادگاه با اتکاء به ادله موجود، رفتار را جرم تشخیص دهد. نتیجه عملی این رأی وحدت رویه آن است که نقش هیأت منصفه در حقوق ایران، نقش «مشورتی - ارزیابی‌گر» است نه نقش «قاطع و الزام‌آور» به سبک برخی نظام‌های هیأت منصفه کلاسیک.



این تثبیت رویه‌ای، البته دو پیامد متفاوت دارد. از یک سو، با اصول کلاسیک حقوق عمومی و اصل قانونی بودن مجازات و مسئولیت قاضی در صدور رأی مستدل هم‌سویی نشان می‌دهد، زیرا نهایتاً این قاضی است که باید پاسخ‌گوی استدلال حقوقی رأی باشد. از سوی دیگر، ممکن است این نگرانی را تقویت کند که هیأت منصفه به نهادی تشریفاتی فروکاسته شود، به خصوص اگر در عمل، دادگاه‌ها بدون ارائه استدلال قانع‌کننده از نظر هیأت منصفه عدول کنند. در چنین شرایطی، برای حفظ معنای اجتماعی هیأت منصفه، «کیفیت توجیه رأی» و شفافیت استدلال قضایی اهمیت دوچندان پیدا می‌کند.

۳- هیأت منصفه، دادرسی عادلانه و نسبت آن با استانداردهای حقوق بشری

بحث از هیأت منصفه در دادگاه مطبوعات، نهایتاً به بحث بزرگ‌تر «دادرسی عادلانه» گره می‌خورد. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، بر حق رسیدگی منصفانه و علنی توسط دادگاهی صالح، مستقل و بی‌طرف تأکید دارد. در کنار آن، حق آزادی بیان و آزادی جست‌وجو، دریافت و اشاعه اطلاعات نیز به رسمیت شناخته شده است. از منظر تحلیلی، دادگاه مطبوعات باید در نقطه تلاقی این دو حق حرکت کند: هم حق آزادی بیان را پاس بدارد و هم حق دادرسی عادلانه و حقوق اشخاص را تضمین کند.

تفاسیر نهادهای حقوق بشری درباره آزادی بیان نیز یادآور می‌شود که آزادی بیان شرط بنیادین زندگی اجتماعی است و دولت‌ها باید در مواجهه با بیان، به ضرورت‌ها و تناسب محدودیت‌ها توجه کنند. در این چارچوب، هیأت منصفه می‌تواند نقشی «تضمینی» داشته باشد، زیرا با حضور شهروندان، احتمال آن افزایش می‌یابد که محدودیت‌های کیفری بر بیان، به عنوان آخرین راه‌حل و با حساسیت نسبت به آثار اجتماعی آن اعمال شود. البته این نقش



تضمینی، تنها زمانی تحقق می‌یابد که انتخاب اعضا، استقلال آنان، و فرآیند رسیدگی، به گونه‌ای باشد که هیأت منصفه بتواند واقعاً داوری کند نه اینکه صرفاً شاهد جلسه باشد.

بخش چهارم: چالش‌های ساختاری و عملی هیأت منصفه در دادگاه مطبوعات

۱- مسئله نمایندگی واقعی و خطر همگن شدن ترکیب

یکی از چالش‌های مهم، این است که «اعتماد عمومی» مفهومی سیال و قابل تفسیر است. قانون مطبوعات از انتخاب افراد مورد اعتماد عمومی از گروه‌های مختلف اجتماعی سخن می‌گوید، اما اگر سازوکار گزینش به سمت انتخاب‌های تکراری، محدود و همگن میل کند، هیأت منصفه از بازنمایی واقعی جامعه فاصله می‌گیرد. تنوع صوری گروه‌ها کافی نیست، مسئله اصلی، تنوع دیدگاه‌ها، تجربه‌های زیسته، و حساسیت‌های متفاوت نسبت به آزادی بیان و حقوق عمومی است.

۲- فاصله دانشی با موضوعات تخصصی رسانه

پرونده‌های مطبوعاتی امروز، اغلب با فضای دیجیتال، شبکه‌های اجتماعی، سرعت گردش اطلاعات، و پیچیدگی‌های «خبر، تحلیل، و محتوا» گره خورده است. حتی روزنامه‌نگاران حرفه‌ای نیز در چنین فضایی با چالش‌های نو روبه‌رو هستند. اگر هیأت منصفه فاقد حداقل سواد رسانه‌ای و حقوق رسانه باشد، خطر آن وجود دارد که تصمیم‌گیری‌اش بیش از حد احساسی، سیاست‌زده یا مبتنی بر برداشت‌های ناقص از سازوکار رسانه شود. قانون مطبوعات شرط آشنایی فرهنگی و مطبوعاتی را مطرح می‌کند، اما این شرط در عمل نیازمند ترجمه به سازوکارهای آموزشی و ارزیابی است.



۳- جایگاه «پرسش» و مشارکت فعال در جلسه رسیدگی

قانون مطبوعات پیش‌بینی کرده است که اگر اعضای هیأت منصفه در حین محاکمه سؤالاتی داشته باشند، آن را کتبی برای طرح به رئیس دادگاه تسلیم می‌کنند. این ظرفیت، اگر فعال شود، می‌تواند هیأت منصفه را از حالت منفعل خارج کند و به آن نقش واقعی بدهد. اما اگر فضای دادگاه به گونه‌ای باشد که اعضا احساس امنیت و شأن لازم برای پرسش‌گری نکنند، این ظرفیت بالفعل نمی‌شود و هیأت منصفه عملاً به شنونده تبدیل می‌گردد.

۴- کاهش وزن اجتماعی هیأت منصفه پس از تثبیت عدم الزام

پس از رأی وحدت رویه ۸۳۷ و تثبیت عدم الزام دادگاه، این خطر پررنگ‌تر می‌شود که افکار عمومی، هیأت منصفه را بی‌اثر تصور کند. در چنین وضعی، حتی اگر نظر هیأت منصفه در بسیاری موارد با رأی دادگاه همسو باشد، موارد معدود عدول دادگاه از نظر هیأت منصفه می‌تواند اعتبار کل نهاد را در نگاه عمومی کاهش دهد. راه مقابله با این روند، «شفافیت توجیهی» است: هرگاه دادگاه از نظر هیأت منصفه عدول می‌کند، باید استدلالی دقیق، قابل فهم و مستند ارائه کند تا روشن شود که عدول، ناشی از بی‌اعتنایی نیست بلکه برآمده از سنجش ادله و موازن قانونی است.

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

• جمع‌بندی موضوع

هیأت منصفه در دادگاه مطبوعات، در منطق حقوق اساسی و فلسفه دادرسی علنی، صرفاً یک الحاق تشریفاتی به فرآیند رسیدگی نیست؛ بلکه سازوکاری است برای



وارد کردن «عنصر اجتماعی» به داوری قضایی در حوزه‌ای که موضوع آن مستقیماً با افکار عمومی، آزادی بیان، حق دسترسی به اطلاعات و هم‌زمان با حقوق و حیثیت اشخاص پیوند خورده است. ویژگی منازعات مطبوعاتی این است که بسیاری از آن‌ها در مرزهای ظریف میان نقد مشروع و تخریب، گزارشگری عمومی و تعرض به حریم خصوصی، یا هشدار اجتماعی و تشویش اذهان شکل می‌گیرند؛ مرزهایی که فهم و داوری درباره آن‌ها غالباً تنها با تفسیر خشک قانون به دست نمی‌آید و نیازمند درک زمینه اجتماعی، معیارهای عرفی و حساسیت‌های فرهنگی زمانه است. حضور هیأت منصفه دقیقاً در همین نقطه معنا پیدا می‌کند: تبدیل تصمیم دادگاه از یک قضاوت کاملاً درون حرفه‌ای به تصمیمی که جامعه نیز در آن سهم دارد و پیامدهای اجتماعی آن را بهتر می‌سنجد. تجربه عملی نشان می‌دهد که کارآمدی این نهاد وابسته به «کیفیت طراحی و اجرا» است؛ یعنی اینکه اعضا تا چه حد نماینده واقعی تنوع اجتماعی باشند، میزان استقلال و مصونیت ذهنی آنان در برابر فشارهای بیرونی چگونه تضمین شود، چه اندازه از سواد رسانه‌ای و حقوقی برای فهم پرونده‌های پیچیده برخوردار باشند و تا چه حد امکان مشارکت فعال و پرسش‌گری در جریان رسیدگی برایشان فراهم گردد. در چنین چارچوبی، «پذیرش یا عدم پذیرش» نظر هیأت منصفه توسط دادگاه نیز صرفاً یک بحث فنی نیست، بلکه مستقیماً بر سرمایه اجتماعی نهاد اثر می‌گذارد. وقتی رویه قضایی به سمت عدم الزام دادگاه به تبعیت از نظر هیأت منصفه می‌رود، خطر تقلیل این نهاد به یک نقش نمادین افزایش می‌یابد؛ اما این خطر، با تقویت پاسخ‌گویی استدلالی و شفافیت رأی قابل مدیریت است. به بیان دیگر، حتی اگر تصمیم نهایی با قاضی باشد، بی‌اعتنایی بی‌توجیه به نظر هیأت



منصفه می‌تواند کارکرد مشروعیت‌بخش آن را تضعیف کند، در حالی که «توضیح روشن و مستدل» درباره چرایی اختلاف، هم شأن هیأت منصفه را حفظ می‌کند و هم امکان نقد علمی و نظارت عمومی را تقویت می‌سازد. از منظر سیاست جنایی نیز، دادگاه مطبوعات هنگامی می‌تواند نقش متوازن خود را ایفا کند که از یک سو آزادی مطبوعات را به عنوان پیش شرط گفت‌وگوی عمومی و نظارت اجتماعی بر قدرت به رسمیت بشناسد و از سوی دیگر، مسئولیت رسانه را در قبال حقوق افراد و منافع عمومی جدی بگیرد. هیأت منصفه، اگر مؤثر و قابل اعتماد عمل کند، می‌تواند به «تنظیم این تعادل» کمک کند؛ به‌ویژه با ارزیابی منصفانه عنصر معنوی جرم، تمایز میان خطای حرفه‌ای و سوءنیت، و نیز ارائه دیدگاه درباره تناسب واکنش کیفری و امکان تخفیف یا انتخاب راهکارهای کم‌هزینه‌تر و ترمیمی‌تر. می‌توان گفت آینده هیأت منصفه در دادگاه مطبوعات، به این پرسش گره خورده است که آیا این نهاد در عمل قادر خواهد بود «واسطه اعتماد» میان جامعه، رسانه و دستگاه عدالت باشد یا نه. اگر هیأت منصفه به نهادی صرفاً حاضر در جلسه تقلیل یابد، هم فلسفه حضورش مخدوش می‌شود و هم دادگاه مطبوعات بخشی از ظرفیت خود را برای ایجاد تعادل میان آزادی و مسئولیت از دست می‌دهد. اما اگر با اصلاحات رویه‌ای و تقویت شفافیت و کیفیت تصمیم‌سازی، به نهادی فعال و اثرگذار بدل شود، می‌تواند یکی از مهم‌ترین تضمین‌های دادرسی منصفانه در حوزه آزادی بیان باشد؛ تضمینی که هم از افراط در محدودسازی مطبوعات جلوگیری می‌کند و هم مانع بی‌پاسخ‌ماندن آسیب‌هایی می‌شود که از رهگذر سوءاستفاده از رسانه به حقوق اشخاص و منافع عمومی وارد می‌گردد.



• پیشنهادهایی برای تقویت کارآمدی و اعتمادپذیری هیأت منصفه در

دادگاه مطبوعات

ارتقای نقش هیأت منصفه، لزوماً به معنای الزام آور کردن رأی آن نیست، حتی در چارچوب فعلی که رأی نهایی با قاضی است، می‌توان با سیاست‌های مکمل، وزن اجتماعی و عقلانی این نهاد را افزایش داد.

یکی از مهم‌ترین اقدامات، تقویت شفافیت در گزینش و معرفی اعضا است. «قانون هیأت منصفه» و آیین‌نامه اجرایی آن بر اعلان عمومی، ثبت‌نام داوطلبان و اطلاع‌رسانی عمومی نتایج و نیز سازوکار قرعه‌کشی تأکید دارد. اجرای دقیق و قابل‌راستی آزمایی این فرایندها، می‌تواند اعتماد به نمایندگی اجتماعی را افزایش دهد و از شکل‌گیری تصور «گزینش‌های بسته» جلوگیری کند.

گام دوم، آموزش حداقلی اما هدفمند است. آموزش در اینجا به معنای القای نظر یا هدایت رأی نیست، بلکه به معنای آشنایی با اصول حقوق رسانه، مرزهای افترا و نشر اکاذیب در حقوق داخلی، منطق تناسب در محدودسازی بیان، و نیز اصول دادرسی منصفانه است. پیوند دادن این آموزش به استانداردهای شناخته‌شده دادرسی علنی و آزادی بیان، می‌تواند کیفیت تصمیم‌گیری را بالا ببرد، به‌ویژه وقتی می‌دانیم اسناد بین‌المللی بر علنی بودن رسیدگی منصفانه و نیز بر اهمیت آزادی بیان تأکید دارند.

گام سوم، تقویت نقش پرسش‌گری هیأت منصفه در جلسه رسیدگی است. قانون مطبوعات امکان طرح پرسش کتبی را پیش‌بینی کرده است. اگر دادگاه‌ها این ظرفیت را جدی بگیرند و



برای آن شأن قائل شوند، هیأت منصفه از حالت منفعل خارج می‌شود و کیفیت کشف حقیقت افزایش می‌یابد.

گام چهارم، حرکت به سمت «شفافیت استدلالی» در نسبت میان نظر هیأت منصفه و رأی دادگاه است. با توجه به اینکه هیأت منصفه پس از ختم رسیدگی نظر خود را درباره بزهکاری و استحقاق تخفیف اعلام می‌کند، و با توجه به اینکه رأی وحدت رویه ۸۳۷ امکان عدول دادگاه از نظر هیأت منصفه را پذیرفته است، می‌توان از دادگاه‌ها انتظار داشت که در موارد اختلاف، به طور روشن توضیح دهند کدام ادله و استدلال‌های حقوقی موجب شده است نظر هیأت منصفه را نپذیرند. این کار، هم شأن هیأت منصفه را حفظ می‌کند و هم امکان نقد علمی و پژوهشی آراء را برای جامعه دانشگاهی و حقوقی فراهم می‌آورد.

• پیشنهادات

برای ارتقای کارکرد هیأت منصفه در دادگاه مطبوعات، نقطه شروع می‌تواند «تعیین دقیق جایگاه حقوقی نظر هیأت منصفه» باشد، به‌ویژه با توجه به این که قانون اساسی رسیدگی به جرایم مطبوعاتی را علنی و با حضور هیأت منصفه پیش‌بینی کرده است. در عمل، ابهام میان «نقش نظارتی-مشارکتی هیأت منصفه» و «اختیار تصمیم‌گیری نهایی دادگاه» گاهی به کاهش اثر اجتماعی نهاد هیأت منصفه می‌انجامد. از این رو، پیشنهاد می‌شود در تفسیر و اصلاحات احتمالی، یک قاعده روشن مبتنی بر «الزام به پاسخ‌گویی استدلالی» تثبیت شود، یعنی هرگاه رأی دادگاه برخلاف نظر هیأت منصفه صادر می‌شود، دادگاه مکلف باشد به‌طور صریح، مستدل و قابل ارزیابی توضیح دهد که اختلاف از چه مبنای حقوقی یا موضوعی ناشی شده است. این رویکرد بدون آن که استقلال قاضی را مخدوش کند، وزن نهادی هیأت منصفه را در



افکار عمومی و در ادبیات دادرسی افزایش می‌دهد و با منطق «علنی بودن» به عنوان ابزار پاسخ‌گویی نیز همسوتر است.

در گام بعد، کیفیت نمایندگی اجتماعی هیأت منصفه نیازمند تقویت است. اگر فلسفه حضور هیأت منصفه در این حوزه، نزدیک کردن قضاوت حقوقی به حساسیت‌های اجتماعی درباره آزادی بیان، اخلاق عمومی و مصالح عمومی است، ترکیب هیأت منصفه باید واقعاً بازتاب‌دهنده تنوع اجتماعی باشد. بنابراین، بازنگری در سازوکار انتخاب به گونه‌ای که «تصادفی‌سازی کنترل‌شده» و معیارهای شفاف تعارض منافع، بی‌طرفی، و منع وابستگی‌های مؤثر را تقویت کند، می‌تواند اعتمادپذیری را بالا ببرد. در کنار آن، آموزش‌های کوتاه اما منظم درباره مفاهیم کلیدی مسئولیت رسانه‌ای، افترا و نشر اکاذیب، حریم خصوصی، و نیز حدود آزادی بیان، باعث می‌شود تصمیم هیأت منصفه کمتر تحت تأثیر کلیشه‌ها یا فشارهای بیرونی قرار گیرد و به معیارهای قابل دفاع نزدیک‌تر شود.

پیشنهاد مهم دیگر، «استانداردسازی دستورالعمل‌های دادگاه به هیأت منصفه» است، یعنی دادگاه پیش از شور، چارچوب حقوقی لازم را به زبان روشن، بی‌طرف و قابل فهم ارائه کند: موضوع دقیق اتهام چیست، عناصر قانونی آن کدام است، بار اثبات بر عهده کیست، و چه ملاحظات نباید وارد ارزیابی شود (مثلاً داوری درباره گرایش سیاسی رسانه یا شخصیت‌پسندی/شخصیت‌نپسندی متهم). این دستورالعمل‌های روشن، هم کیفیت تصمیم هیأت منصفه را افزایش می‌دهد و هم از منظر «حق دادرسی منصفانه» به کاهش خطا کمک می‌کند.



از منظر سیاست جنایی، بازاندیشی در نسبت «کیفری سازی» و «راهکارهای ترمیمی/غیر کیفری» نیز ضروری است. بسیاری از تعارض‌های مطبوعاتی، ماهیتاً از جنس تعارض میان حق بر حیثیت و حق بر آزادی بیان‌اند، تجربه‌های تطبیقی نشان می‌دهد که تقویت ابزارهایی مانند حق پاسخ، تکذیبیه مؤثر، سازوکارهای میانجی‌گرانه، و معیارهای دقیق‌تر برای تشخیص «منفعت عمومی» می‌تواند هم حجم دعاوی کیفری را کاهش دهد و هم اثر سرکوبگرانه بر روزنامه‌نگاری را کم کند، بدون آن‌که حق بزه‌دیده یا شاکی نادیده گرفته شود.

در نهایت، پیشنهاد می‌شود «شفافیت نهادی» در مورد عملکرد هیأت منصفه تقویت شود: انتشار منظم گزارش‌های سالانه (به صورت بی‌نام و با حفظ محرمانگی لازم) درباره تعداد پرونده‌ها، موضوعات غالب، نسبت توافق/اختلاف نظر با دادگاه، و الگوهای تصمیم‌گیری، هم به پژوهش دانشگاهی کمک می‌کند و هم امکان اصلاح مبتنی بر داده را فراهم می‌سازد. تجربه‌های تطبیقی در حوزه‌هایی نزدیک به دعاوی رسانه‌ای (مثل افترا/نشر اکاذیب و نیز برخی دعاوی مدنی مرتبط) نشان داده‌اند که داده‌محور شدن سیاست‌گذاری، از جدل‌های صرفاً سیاسی یا احساسی می‌کاهد و کیفیت تصمیم‌سازی را بالا می‌برد.



منابع و مآخذ

۱. شورای نگهبان. (بی تا). *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*. بازیابی شده در ۱۳ فوریه ۲۰۲۶ از پایگاه شورای نگهبان.
۲. دیوان عالی کشور، هیأت عمومی. (۱۴۰۲، ۴ مهر). *رأی وحدت رویه شماره ۸۳۷*. بازیابی شده در ۱۳ فوریه ۲۰۲۶ از پایگاه ملی اطلاع رسانی قوانین و مقررات کشور.
۳. مجلس شورای اسلامی. (۱۳۶۴) *قانون مطبوعات* (با اصلاحات و الحاقات بعدی؛ ماده ۴۳ و تبصره الحاقی). بازیابی شده در ۱۳ فوریه ۲۰۲۶ از پایگاه عدالت سرا.
۴. مجلس شورای اسلامی. (۱۳۹۲) *قانون آیین دادرسی کیفری* (ماده ۳۰۵). بازیابی شده در ۱۳ فوریه ۲۰۲۶ از پایگاه عدالت سرا.
۵. مجلس شورای اسلامی. (۱۳۸۲) *قانون هیأت منصفه*. بازیابی شده در ۱۳ فوریه ۲۰۲۶ از پایگاه مهدی داودآبادی.
۶. هیأت وزیران. (۱۳۸۳) *آیین نامه اجرایی قانون هیأت منصفه*. بازیابی شده در ۱۳ فوریه ۲۰۲۶ از پایگاه نظامات.
۷. محسنی، م.، صفری، ع. (۱۴۰۲). تبعیت دادگاه از نظر هیأت منصفه در جرایم مطبوعاتی. *مطالعات حقوق تطبیقی*، ۱۴(۴)
۸. رحمانی، ا. (۱۳۹۸). ارزش نظر براءت هیأت منصفه دادگاه مطبوعات و تأثیر آن در رأی دادگاه. *پژوهش حقوق عمومی*، (۶۲)
9. Andringa, P. (۲۰۲۳, November). *Juries in defamation cases: A democratic imperative or a barrier to justice? Index on Censorship*.



١٠. European Court of Human Rights. (١٩٧٦, December ١). *Handyside v. the United Kingdom* (Application No. ٥٤٩٣/٧٢) (Judgment).
١١. European Court of Human Rights. (١٩٧٩, April ٢٦). *The Sunday Times v. the United Kingdom* (No. ١) (Application No. ٦٥٣٨/٧٤) (Judgment).
١٢. European Court of Human Rights. (١٩٨٦, July ٨). *Lingens v. Austria* (Application No. ٩٨١٥/٨٢) (Judgment).
١٣. Human Rights Committee. (٢٠١١, September ١٢). General comment No. ٣٤: Article ١٩: Freedoms of opinion and expression (CCPR/C/GC/٣٤). Office of the High Commissioner for Human Rights.
١٤. Houses of the Oireachtas. (٢٠٢٤). *Defamation (Amendment) Bill ٢٠٢٤* (No. ٦٧ of ٢٠٢٤).
١٥. Langbein, J. H. (١٩٨٧). *The English criminal trial jury on the eve of the French Revolution*. In A. Padoa Schioppa (Ed.), *The trial jury in England, France, Germany*, ١٧٠٠–١٩٠٠ (pp. ١٣–٣٩). Duncker & Humblot.
١٦. United Nations. (١٩٦٦). *International Covenant on Civil and Political Rights*. Office of the High Commissioner for Human Rights.
١٧. Vidmar, N., & Hans, V. P. (٢٠٠٩). *American juries*. Prometheus Books.